

## بررسی و نقد برهان جهان‌شناختی سوین‌برن با تکیه بر اصل سادگی

لیلا خدای \*

یوسف شاقول \*\*

### چکیده

در میان مسائل خداشناسی، اثبات وجود خدا از اهمیت خاصی برخوردار است. حاصل کوشش شمار زیادی از فیلسوفان و متکلمان، مجموعه متنوعی از براهین فلسفی در اثبات وجود خداوند است که یکی از قدیمی‌ترین آن‌ها، برهان جهان‌شناختی است. در این مقاله، تقریر سوین‌برن از این برهان مورد بررسی قرار گرفته است. نقطه‌ی عزیمت او در اثبات وجود خدا، جهان پیچیده‌ی فیزیکی است. او تبیین‌های علمی از جهان را که بر مبنای قوانین ماده و انرژی عمل می‌کند و در تحلیل نهایی به تضاد می‌انجامد، ناکافی دانسته و پذیرش آن را به دور از عقل سلیم می‌داند. در برهانی که او ارائه می‌دهد، وجود جهان پیچیده، در مقام شاهده‌ی بر وجود خداوند است که وجود خدا را محتمل‌تر از عدم او می‌سازد؛ از این جهت برهان خود را استدلالی استقرایی برمی‌شمارد و نه قیاسی. سوین‌برن با بهره‌گیری از اصل سادگی، فرضیه‌ی خداپاوری را با اعتقاد به خدایی متشخص، واحد و با اوصاف متعالی، فرضیه‌ی بسیار ساده‌ای می‌انگارد که در مقایسه با نظریات بدیل ماتریالیستی، ساده‌ترین نظریه برای تبیین واقعیت جهان است. تبیین شخصی و اصل سادگی، نکات کلیدی برهان جهان‌شناختی سوین‌برن می‌باشند. تمسک به اصل سادگی و اینکه این اصل در نظر او به چه معناست، در چالش با اشکال‌هایی است که در این مقاله قصد داریم آن‌ها را مورد ارزیابی قرار دهیم.

واژه‌های کلیدی: ۱- سوین‌برن، ۲- استقراء، ۳- جهان‌شناختی، ۴- اصل سادگی، ۵- تبیین شخصی، ۶- خداپاوری.

## ۱. مقدمه

ریچارد سوین‌برن<sup>۱</sup> (۱۹۳۴)، استاد ممتاز و بازنشسته‌ی دانشگاه آکسفورد انگلستان، در حوزه‌ی فلسفه‌ی دین مسیحی است. از او تا کنون ده‌ها کتاب و مقاله درباره‌ی فلسفه‌ی دین، فلسفه‌ی علم، دین مسیحی، رابطه‌ی ذهن و بدن، به رشته‌ی تحریر درآمده است. موضع سوین‌برن در مطالعات دینی به دیدگاه عقل‌گرایان نزدیک است و از این‌رو، با ایمان‌گرایی، یعنی دیدگاهی که نظام‌های اعتقادات دینی را موضوع ارزیابی عقلانی نمی‌داند، موافق نیست. او خود را وامدار توماس آکویناس می‌داند که نقطه‌ی عزیمت او ایمان، تجربه‌ی دینی یا کتاب مقدس نبود، بلکه از جهان مشهود آغاز کرد و نشان داد تأمل در جهان مشهود، آنچنان که علم ارسطویی تبیینش می‌کرد، انسان را قطعاً به آفریدگار آن جهان، یعنی خداوند هدایت می‌کند. یکی از حوزه‌های تأثیرگذار بر سوین‌برن، علم جدید است. او معتقد است که نظریه‌های علم جدید با پدیده‌هایی مواجه است که از مشاهده و تجربه بسی فراترند. نظریه‌های مربوط به اتم‌ها، الکترون‌ها و کوآرک‌ها (که بسیار کوچک‌تر از آن‌اند که شکار حس شوند) و همین‌طور کهکشان‌ها، کوآزارها و انفجار بزرگ (مهبانگ)، به لحاظ زمانی و مکانی چنان از ما فاصله دارند که با هیچ حس واقعی مشاهده نمی‌شوند (۱، صص: ۱۰-۹).

کتاب وجود خدا، مهم‌ترین و جدی‌ترین کتاب سوین‌برن در میان مکتوباتش در حوزه‌ی فلسفه دین است. در آنجا عمدتاً درباره‌ی براهین موافق با ادعای «وجود خدا»، که مهم‌ترین اصل در ادیان توحیدی مسیحیت، یهودیت و اسلام می‌داند، بحث می‌کند. الگوی یکسانی که در همه‌ی براهین سوین‌برن وجود دارد، این است که در همه‌ی آن‌ها ادعا شده است که پدیده‌ی قابل‌مشاهده‌ی e، پدیده‌ای شگفت‌انگیز و غریب است که در جریان معمولی امور، موردانتظار نیست؛ اما اگر خدایی وجود داشته باشد، انتظار وقوع پدیده‌ی e می‌رود؛ زیرا خداوند قدرت دارد e را پدید آورد و ممکن است تصمیم به ایجاد آن گرفته باشد؛ بنابراین، وقوع e دلیلی برای درستی فرض وجود خداست. او در این براهین، از نوعی استدلال استقرایی بهره می‌برد که ساختار مشترکی دارند و برای تبیین امور مشاهده‌پذیر، به اموری که قابل‌مشاهده نیستند، متوسل می‌شوند. او این شکل از استدلال را در علم، فلسفه و تاریخ پرکاربرد می‌داند.

سوین‌برن معتقد است که آدمیان در تبیین پدیده‌ها، از دو نوع تبیین بهره می‌گیرند: تبیین علمی و تبیین شخصی. علم فقط می‌تواند وقوع وضعیتی از امور را برحسب وضعیت‌های پیشین تبیین کند، اما توانایی تبیین اینکه «چرا وضع امور چنین است؟» را ندارد. علم توانایی تبیین چگونگی جهان را دارد، اما از تبیین چرایی آن عاجز است. قدرت

تبیینی علم، محدود است. علم می‌تواند عملکرد یک قانون را در حوزه‌ای مشخص برحسب عملکرد قانون عام‌تری تبیین کند؛ مثلاً قانون گالیله (که چرا اشیای کوچک نزدیک سطح زمین با شتاب ثابت به سوی زمین سقوط می‌کنند)، از قانون نیوتن نتیجه می‌شود؛ اما آنچه علم ذاتاً و ماهیتاً نمی‌تواند تبیین کند، این است که چرا عام‌ترین قوانین کنونی طبیعت وجود دارند (همان، ص: ۴۴). اما نوع دیگری از تبیین پدیده‌ها نیز وجود دارد که سویین‌برن آن را تبیین شخصی می‌نامد. تبیین‌های شخصی، چرایی پدیده را تبیین می‌کنند و براساس آن، شخص G برای رسیدن به هدفی، آن پدیده را ایجاد کرده است. درنهایت، تبیین علمی را به‌طور ساده این‌گونه می‌توان خلاصه کرد که شرایط اولیه به علاوه قانون طبیعت، پدیده را ایجاد می‌کند؛ اما در تبیین شخصی، باورها و اهداف اشخاص، مؤثر است.

از دیدگاه سویین‌برن، وجود جهان، واقعیتی قابل توجه است که محتاج تبیین است. او تبیین علمی از وجود جهان را ناکافی می‌داند و معتقد است که اگر نمی‌توانیم وجود جهان را به‌طور علمی تبیین کنیم، چه بسا بتوانیم آن را به شیوه‌ی شخصی تبیین نماییم. در تبیین شخصی‌ای که سویین‌برن ارائه می‌دهد، فرض وجود خدا، تبیین‌کننده‌ی آن است که چرا جهان طبیعی وجود دارد، چرا قوانین علمی وجود دارد، چرا انسان‌ها فرصت ساختن شخصیت خوب یا بد خود یا هم‌نوعان خویش و تغییر محیط زندگی‌شان را دارند، چرا انسان‌ها آگاهی اخلاقی دارند، چرا میلیون‌ها نفر به تجربه دریافته‌اند که از هدایت خداوند برخوردار بوده‌اند؟ این‌ها مواردی هستند که او به تفکیک و در قالب براهین جهان‌شناختی، غایت‌شناختی، وجود آگاهی، برهان اخلاقی و تجربه‌ی دینی، در کتاب وجود خدا مطرح می‌کند (۳، ص: ۴۱). در همه‌ی براهین عنوان می‌کند که شاهد یا دلیل مذکور، تأییدی بر وجود خداست و احتمال وجود خدا را محتمل‌تر از عدم وجود خدا می‌کند. در برهان جهان‌شناختی سویین‌برن که در این مقاله قصد بررسی آن را داریم، وجود جهان، قرینه‌ای دال بر وجود خداوند است که احتمال وجود خدا را تقویت می‌کند.

## ۲. تقریر برهان جهان‌شناختی سویین‌برن

مبدأ برهان جهان‌شناختی، همیشه یک داده‌ی تجربی راجع به جهان خارج است (مثلاً داده‌هایی از این قبیل: موجودات ممکن وجود دارند، شیء متحرک وجود دارد، عالم حادث است). در گام بعد، برهان در مقام یافتن علت یا تبیین آن داده‌ی تجربی برمی‌آید و نشان می‌دهد که نمی‌توان با استناد به سلسله‌ی نامتناهی از شروط علی، آن داده را به‌نحو مقتضی تبیین کرد و سرانجام، وجود موجود ضروری، علتی اولی یا فاعلی متشخص را نتیجه می‌گیرد (۱، ص: ۱۴۲). سویین‌برن در ابتدای برهان خود، از کانت یاد می‌کند که

کانت براهین جهان‌شناختی را براهینی می‌داند که شروع آن‌ها از «تجربه‌ای کاملاً نامتعین» یا «تجربه‌ی جهان به‌طور کلی» است؛ دقیق‌تر اینکه برهانی است که از تجربه‌ی ابژه‌ی متناهی، ابژه‌ای با قدرت، دانش و آزادی محدود، یعنی هر ابژه‌ای غیر از خدا شروع می‌کند. براهین جهان‌شناختی دیگر، از چیزی نسبتاً خاص‌تر، یعنی وجود یک جهان فیزیکی پیچیده<sup>۲</sup> شروع می‌کنند و سوین‌برن نیز بحثش را اساساً به همین محدود می‌کند. منظور او از جهان فیزیکی پیچیده، جهانی است که از ابژه‌های فیزیکی متعدد با حجم‌ها، شکل‌ها، وزن‌ها و چیزهای مختلف دیگری تشکیل شده است. جهان فیزیکی، همین جهان،<sup>۳</sup> ابژه‌ی فیزیکی است که از همه‌ی ابژه‌های فیزیکی دیگر از جمله کهکشان‌ها، ستارگان، سیارات، زمین، موجودات روی آن‌ها و گازهای بین آن‌ها تشکیل شده است. برهان جهان‌شناختی، برهانی بر وجود خداوند است که از ابژه‌ای محدود یا به‌طور خاص‌تر از جهان فیزیکی پیچیده آغاز می‌کند (۱۱، ص: ۱۳۳).

#### ۲.۱. مبانی تقریر سوین‌برن

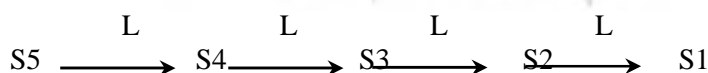
۲.۱.۱. روش استقرایی: نسخه‌های بسیاری از این برهان، در طول دوهزار و پانصد سال گذشته ارائه شده است که پرنفل‌ترین آن‌ها برهان ۳ و ۲ آکویناس از بین ۵ استدلال او بر وجود خداوند است. سوین‌برن چنین براهینی را استقرایی می‌داند نه قیاسی. به نظر او، قرون وسطائیان، به‌عنوان مثال آکویناس، کوشیدند تا از وجود جهان، براهینی بر وجود خدا در قالب استدلال‌های قیاسی ارائه دهند؛ اما حداکثر کاری که یک استدلال قیاسی می‌تواند بکند، این است که چیزی را نتیجه بگیرد که در مقدمات به آن پای‌بند است. در یک استدلال قیاسی معتبر، فرض صدق مقدمات و کذب نتیجه، متناقض است. با این همه، بسیار ناموجه است که فرض کنید گزاره‌ی «جهان فیزیکی وجود دارد، اما خدایی نیست» دربردارنده‌ی تناقض درونی است؛ زیرا این گزاره، مانند گزاره‌ی «مربع دایره وجود دارد» نیست. گزاره‌ی «خدا وجود دارد»، از مقدماتی که وجود جهان را تأیید می‌کند بسی فراتر می‌رود و یک استدلال استقرایی است (۳، ص: ۴۲). سوین‌برن خاطر نشان می‌کند:

نقطه‌ی عزیمت براهین جهان‌شناختی، حقایق مشهود تجربی است... برای من واضح است که چنین براهینی استقرایی است نه قیاسی؛ زیرا اگر برهانی که برای مثال از وجود جهان فیزیکی پیچیده به وجود خدا می‌رسد، به‌لحاظ قیاسی معتبر باشد، آنگاه ادعای وجود جهان فیزیکی پیچیده و عدم وجود خدا ناسازگار خواهد بود. یک تناقض پنهان در چنین ادعاهایی وجود دارد... اگر ماده [بدون دخالت غیر] همواره خود را در ترکیب‌های مختلف باز می‌آراست، اگر تنها اشخاص موجود در جهان، اشخاص متجسد انسانی بودند، اگر یک عالم مطلق و قادر مطلق وجود نمی‌داشت و اگرهای دیگر، آنگاه می‌توانست جهان فیزیکی

پیچیده وجود داشته باشد و خدا نباشد. به نظر می‌رسد که فرض الحاد، با وجود جهان فیزیکی پیچیده سازگار است. به نظر من عدم وجود خدا به لحاظ منطقی، سازگار با وجود جهان است [نتیجه اینکه خدا موجود منطقی ضروری نیست] و از این رو، برهان جهان‌شناختی به لحاظ قیاسی معتبر نیست. دغدغه‌ی اولیه‌ی من این است که تحقیق کنم این برهان، برهان استقرایی معتبری است (۱۱، ص: ۱۳۷-۱۳۶).

سویین‌برن بیان می‌کند استدلال‌هایی وجود دارند که در آن‌ها مقدمات، نتیجه را حمایت یا تأیید می‌کنند یا قوت بیشتری به نتایج آن می‌بخشند که آن‌ها را استدلال‌های استقرایی معتبر، صحیح یا قوی<sup>۴</sup> می‌نامند. هر استدلالی از وجود جهان بر وجود خدا، استدلال استقرایی است؛ در چنین استدلالی مقدمات، نتیجه را محتمل می‌سازند و نه یقینی؛ یعنی با توجه به برخی قرائن و شواهد، احتمال یک گزاره، نتیجه گرفته می‌شود و هرچه قرائن و شواهد افزایش یابد، احتمال صدق آن گزاره هم بالاتر می‌رود. همه‌ی استدلال‌هایی که در علوم تجربی، تاریخ و دیگر حوزه‌های پژوهشی از قرائن و شواهد به نظریه می‌رسند، استدلال‌های استقرایی‌اند (همان، ص: ۵-۴). در دلایلی که سویین‌برن در بیان تبیین وجود جهان فیزیکی پیچیده مطرح می‌کند، وجود جهان، قرینه‌ای دال بر وجود خداوند است. او تبیین علمی و ماتریالیستی از جهان را ناکافی و جهان را محصول اهداف شخصی، با قدرت، علم و آزادی نامحدود می‌داند که ناظر و حافظ قوانین علمی آن است.

**۲.۱.۲. تبیین ناپذیری علمی جهان:** سویین‌برن در تحلیلی علمی که از جهان ارائه می‌دهد، عنوان می‌کند که در تبیین علمی، وضعیت هر لحظه از جهان، با رجوع به وضعیت لحظه‌ی قبل متعین می‌شود؛ یعنی وضعیت امروز، برحسب وضعیت معین دیروز (مقدار ماده و انرژی‌ای که دارد) و قوانین طبیعی‌ای که در وضعیت دیروز عمل می‌کند (مثل قانون بقای ماده و انرژی) تبیین می‌شود. وضعیت دیروز جهان نیز تبیین کاملی دارد برحسب وضعیتش در روز قبل و عملکرد همان قوانین طبیعی. به همین شیوه، ما می‌توانیم در زمان، به عقب برویم تا تبیین کاملی از وضعیت و وجود جهان برای میلیون‌ها سال قبل ارائه دهیم. می‌توان تصویر زیر را ارائه داد:



$S_n$  وضعیت جهان را در زمان  $n$  نشان می‌دهد که در آن،  $n$  اشاره به دوره‌ی زمانی قبل‌تر دارد،  $S_1$  وضعیت جهان امروز و  $L$  نشان‌دهنده‌ی قوانین طبیعی است. محدود یا نامحدود بودن عمر جهان مرتبط با محدود یا نامحدود بودن دوره‌های زمانی است، اگر این مجموعه محدود باشد و ما به عقب برگردیم، به وضعیت اولیه‌ی جهان دست خواهیم یافت

که توسط قوانینی که امروز عمل می‌کنند، اداره می‌شود. اگر این مجموعه، نامتناهی باشد، تا ابد به عقب بر خواهیم گشت. نمی‌دانیم عمر جهان محدود است یا نامحدود، اما علم می‌تواند به ما نشان دهد که کدام محتمل‌تر است. به فرض اینکه همین قوانین امروز در گذشته هم حاکم باشد، علم می‌تواند نشان دهد که برگشت به عقب از وضعیت S1 و از طریق قانون L، سرانجام به یک وضعیت ناممکن فیزیکی یا به وضعیتی بدون هیچ ماده در زمان t منتهی می‌شود؛ از این رو ما می‌توانیم نتیجه بگیریم که جهان، احتمالاً بعد از زمان t و نه در نتیجه‌ی عملکرد قوانین علمی، به وجود آمده است (۱۱، صص: ۱۳۹-۱۳۷).

با گزارشی که سوین‌برن از تحلیل علمی ارائه می‌دهد، برگشت به وضعیت‌های گذشته‌ی جهان از طریق قوانین طبیعی‌ای که امروز عمل می‌کنند، منتج به این می‌شود که در زمان t، آغازی برای جهان وجود داشته است و البته ما به قبل از زمان t دانشی نداریم. ممکن است قبل از آن، جهانی با قوانینی کاملاً متفاوت وجود داشته یا اصلاً جهانی وجود نداشته است. در غیاب اطلاعات قابل مشاهده‌ی مبنی بر احتمال این فرضیه که قوانین کاملاً متفاوتی در گذشته عمل می‌کرده است، این فرضیه که جهان در زمان محدودی در گذشته به وجود آمده است، محتمل‌تر خواهد بود. این احتمال وجود دارد که علم بتواند نشان دهد که قوانین بنیادی حاکم بر جهان به گونه‌ای بوده است که می‌توانیم از وضعیت فعلی جهان به وضعیت قبلی و مرتباً از وضعیت قبل به وضعیت قبل‌تر از آن برگردیم. در این صورت، این ادعا که جهان بی‌نهایت قدیم است، تأیید خواهد شد.

اگر ما خود را به تبیین علمی محدود کنیم، نتیجه می‌گیریم که وجود جهان، مادامی که وجود داشته است، خواه زمان محدود یا نامحدود، تبیینی ندارد. فیلسوفان از جمله هیوم، اغلب فرض گرفته‌اند که اگر ما تبیین علمی از هر یک از مجموعه‌ی وضعیت‌ها داشته باشیم، آنگاه تبیینی از کل مجموعه داریم. «در یک زنجیره یا توالی اشیاء، هر بخش، معلول بخش قبل و علت بخش بعد است... اما کل نیازمند علتی نیست. اتحاد بخش‌های مختلف با یک کل، شبیه یکی کردن چند کشور مختلف به یک پادشاهی یا ترکیب اعضای مختلف و متمایز به یک بدن، صرفاً عمل گزارفی ذهن است و تأثیری بر ماهیت اشیاء ندارد. اگر من علت خاص هر عضو منفرد از مجموعه‌ی بیست عضوی را به شما نشان دهم، پس از آن، بسیار نامعقول خواهد بود که شما از من، علت کل بیست عضو را بپرسید. تبیین کافی این مطلب، در تبیین علت آن اجزاست» (۴، صص: ۶۶-۶۵).

سوین‌برن رابطه‌ی علل اجزاء با علت کل را بررسی می‌کند:

علت وقوع مجموعه‌ی وضعیت‌ها، مجموعه‌ای از علل هر کدام است. به ویژه علت تامه‌ی وقوع مجموعه‌ی وضعیت‌ها، مجموعه‌ی علل تامه‌ی هر کدام است. این اصل برای هر

مجموعه‌ی متناهی از معالیل برقرار است که در آن، هیچ یک از علل هر عضو مجموعه‌ی معالیل، خود، عضو مجموعه‌ی معالیل نباشد. اگر علت تامه‌ی  $a, a'$  و علل تامه‌ی  $b, c, d, b', c', d'$  به ترتیب  $b', c', d'$  باشد و همه، وضعیت‌های متمایزی باشند، آنگاه علت تامه‌ی  $a+b+c+d, a'+b'+c'+d'$  خواهد بود. همچنین این اصل برای مجموعه‌ی نامتناهی از معالیل که هیچ یک از علل هر عضو مجموعه، خود، عضو آن مجموعه نباشد، صادق است. اگر علت برخی اعضای مجموعه‌ی معالیل، خود، عضو آن مجموعه باشد،  $b$  علت  $a$  و  $c$  علت  $b$  باشد، آنگاه علت  $a+b$  خواهد بود نه  $b+c$ . بنابراین، اصل قبلی باید به شکل کلی‌تری بیان شود: علت تامه‌ی وقوع مجموعه‌ی علت‌ها، هر مجموعه‌ای از علل تامه‌ی هر یک است که عضو مجموعه‌ی اولی نباشند. از این رو، اگر علت تامه‌ی  $a, b$  و علت  $b, b'$  باشد، علت  $c, d$  و علت  $d, d'$  باشد، آنگاه علت تامه‌ی  $a+b+c+d, a'+b'+c'+d'$  خواهد بود. ... تا آنجا که مجموعه‌ی متناهی وضعیت‌ها علت داشته باشد، علتش خارج از آن مجموعه است (۱۱، صص: ۱۴۲-۱۴۱).

سوین‌برن با فرض همه‌ی این‌ها نتیجه می‌گیرد که اگر جهان عمر متناهی داشته باشد و وجودش در طول زمان، متشکل از مجموعه‌ی متناهی وضعیت‌های گذشته باشد و تنها علل این وضعیت‌های گذشته، وضعیت‌های گذشته‌ی پیشین باشند (یعنی علیت علمی به تنهایی عمل کند)، کل مجموعه‌ی وضعیت‌های گذشته، علت نخواهد داشت و بدون تبیین خواهد بود. همین نتیجه برقرار است اگر عمر جهان، نامحدود و مرکب از مجموعه‌ی نامتناهی از وضعیت‌های گذشته باشد و کل مجموعه‌ی نامتناهی، بدون تبیین خواهد بود؛ زیرا هیچ یک از دلایل اعضای مجموعه، خارج از مجموعه نخواهد بود. در این صورت، وجود جهان در طول زمان‌های نامحدود، یک حقیقت اجتناب‌ناپذیر بدون تبیین<sup>۵</sup> خواهد ماند. تبیین وجود جهان فیزیکی پیچیده در طول زمان متناهی یا نامتناهی، کاری «بیش از حد بزرگ» برای علم است.

لایپ‌نیتس نیز در برهان جهان‌شناختی خود مطرح می‌کند که مجموعه‌ی نامتناهی برگشت‌پذیر وضعیت‌های جهان که تبیین هر کدام با وضعیت سابق و بدون عمل کردن علتی از خارج، صورت می‌گیرد، وجود جهان را کاملاً تبیین‌ناشده رها می‌کند. او خاطر نشان می‌کند:

نه در هیچ کدام از آحاد سلسله، نه در کل مجموعه و سلسله‌ی اشیا، نمی‌توان دلیل کافی وجود آن‌ها را یافت. کتابی را فرض کنید که از ازل وجود داشته است، همواره یک نسخه از نسخه‌های قبلی نوشته شده است، آشکار است که حتی اگر برای کتاب فعلی، دلیلی به واسطه نسخه‌ی قبلی ارائه شود، هرگز به دلیل کافی اینکه چرا اصلاً این کتاب‌ها در

همه‌ی زمان‌ها وجود داشته‌اند، نمی‌رسیم... آنچه در مورد این کتاب‌ها صادق است، در مورد وضعیت‌های گوناگون جهان نیز صادق است؛ زیرا در اینجا وضعیت‌های بعدی به‌نحوی کپی وضعیت‌های قبلی است (هرچند برخی تغییرات وجود داشته باشد). هرچقدر هم به وضعیت‌های قبلی برگردیم، دلیل این را نمی‌یابیم که چرا باید جهانی باشد، به جای آنکه نباشد و چرا باید جهان بدین گونه که هست باشد. در واقع، حتی اگر شما جهان را جاویدان فرض کنید، آن چیزی جز توالی وضعیت‌ها نیست که در هیچ یک از آن‌ها دلیل کافی نخواهید یافت و بی‌شمار وضعیت‌هایی که برای جهان فرض کردید، یک گام شما را به دلیل نزدیک نخواهند کرد (۵، ص: ۳۱).

سویین برن نتیجه‌گیری خود را مانند لایپ‌نیتس می‌داند که اگر فقط تبیین علمی را در نظر بگیریم، علت تامه‌ی هر وضعیت جهان، در زمان قبل‌تری است که آن را ایجاد کرده است؛ پس هیچ تبیینی در الگوی علمی برای اینکه چرا جهان در سرتاسر تاریخ وجود داشته است، نخواهد بود؛ زیرا علم فقط بیان می‌کند که جهان در لحظه‌ای خاص به وجود آمده است. بنابراین وجود جهان چه در زمان محدود چه نامحدود، یک واقعیت اجتناب‌ناپذیر تبیین‌ناشده باقی خواهد ماند.

از طرفی، چیزهای بسیار فراوانی در طبیعت وجود دارند که همه‌ی آن‌ها به شیوه‌ی دقیقاً یکسانی رفتار می‌کنند. قوانین طبیعت، حاکم بر دورترین کهکشان‌هایی که ما با تلسکوپ‌هایمان می‌توانیم مشاهده کنیم، با قوانین حاکم بر زمین یکی هستند و قوانین حاکم بر پدیده‌هایی که به لحاظ زمانی اولین پدیده‌هایی هستند که می‌توانیم به آن‌ها پی ببریم، با قوانین حاکم بر پدیده‌های امروزی یکی هستند. علم نمی‌تواند تبیین کند که چرا همه‌ی اشیا از نیروها و قابلیت‌های یکسانی برخوردارند. اگر فرض کنیم که این امر هیچ علتی ندارد، چنین امری استثنایی‌ترین تصادف خواهد بود و پذیرفتن آن از سوی شخص خردمند بسیار نادر است (۱، صص: ۹۰-۹۱). از نگاه سویین‌برن، هیچ محقق خردمندی نمی‌پذیرد که آغاز جهان بر مبنای تصادف باشد. به نظر او، ما دو روش متفاوت از تبیین پدیده‌ها در اختیار داریم: تبیین ناظر به شخص و تبیین علمی. اگر وجود جهان باید تبیین شود، یک تبیین شخصی باید آورده شود، شخصی که جزئی از این جهان نیست و از خارج جهان عمل می‌کند. خداوندی وجود دارد که قادر مطلق است و می‌تواند جهانی چنین پیچیده و منظم را خلق کند.

## ۲.۲. دو نوع تبیین

انسان‌ها همیشه در جست‌وجوی تبیین‌های درست از تمامی حوادثی بوده‌اند که می‌شناسند؛ یعنی در پی کشف علل پدیده‌ها بوده‌اند و اینکه چرا آن علل، معلول‌های



خاص خود را پدید می‌آورند. ما در باب پدیده‌ها دو نوع تبیین متفاوت می‌یابیم؛ دو شیوه‌ی متفاوتی که اشیا به آن دو شیوه، علت و سبب پدیده‌ها می‌شوند. این دو نوع علیت عبارتند از: علیت ناظر به اشیای بی‌جان<sup>۷</sup> و علیت ناظر به اراده<sup>۸</sup>. دینامیت سبب انفجار می‌شود؛ زیرا در میان ویژگی‌های دینامیت، قدرت چنان انفجاری و قابلیت اعمال چنان قدرتی تحت شرایط معین (یعنی احتراق در دما و فشار معین) وجود دارد. دینامیت در آن شرایط معین بایستی سبب انفجار شود؛ دینامیت چاره‌ای جز این و هیچ هدفی از آن انفجار ندارد. اما انفجار دینامیت علتی دارد، مثلاً تروریستی آن را منفجر کرده است؛ تروریست، قدرت و اراده‌ی انجام آن انفجار را داشته است. او انجام انفجار را انتخاب کرده است در حالی که می‌توانست کار دیگری انجام دهد. در اینجا ما دو نوع تبیین داریم: نوع نخست که بر حسب قدرت‌ها و قابلیت‌هاست، عبارت است از تبیین ناظر به اشیای بی‌جان<sup>۹</sup>؛ نوع دوم که بر حسب قدرت‌ها، اعتقادات و اهداف است، عبارت است از تبیین ناظر به اراده یا آنچه‌ان که پس از این خواهیم گفت، تبیین ناظر به شخص<sup>۱۰</sup>. پدیده‌های مختلف، به روش‌های مختلف تبیین شده‌اند: پاره‌ای از آن‌ها را انسان‌ها به‌طور ارادی ایجاد می‌کنند و پاره‌ای از آن‌ها را اشیای بی‌جان (۲، صص: ۵۳-۵۲). تبیین علمی بر اساس قوانین طبیعی، وضعیت قبلی امور و قابلیت‌های اشیاست؛ تبیین شخصی مستلزم اشخاص و باورها، نیات و اهداف آن‌هاست. فیزیک و شیمی تبیین‌های ناظر به اشیای بی‌جان، و تاریخ، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و کارآگاهان، تماماً تبیین‌های ناظر به شخص را فراهم می‌آورند. به نظر سوین‌برن، از آنجا که علم نمی‌تواند تبیین کافی برای وجود این جهان ارائه کند، می‌توان چنین نتیجه گرفت که «یا باید تبیین ناظر به شخص ارائه کنیم یا اینکه بگوییم اساساً هیچ تبیینی وجود ندارد». بنابراین، پرسش اساسی این است که آیا امکان دارد که یک علت شخصی خارج از جهان سبب شود که علت‌های درون جهان به این شیوه عمل کنند؟ دقیق‌تر اینکه آیا قدرت بقای حیات در جهان و قابلیتش برای اعمال این قدرت، تبیینی ندارد یا وجود این قدرت‌ها و عملکرد آن‌ها وابسته به شخصی است که آن‌ها را خلق کرده و دائماً محافظ آن‌هاست. اگر چنین است، شخص  $G$  با خلق مدام، علت غایی وجود جهان در طول زمان نامتناهی و علت وجود آن در هر لحظه است (۱۱، ص: ۱۴۴).

اما سؤال این است که چه چیزی این ادعا را توجیه می‌کند که سبب پدیده‌ای، این یا آن علت خاص است؟ ملاک و معیار تعیین فرضیه‌ی صحیح چیست و بر چه مبنایی می‌توان گفت تبیین پیشنهادی، تبیین درستی است؟

۲.۲.۱: ملاک تبیین صحیح: از آنجا که هر نظریه‌ای برای تبیین حقایق موجود و پیشگویی حقایق جدید به کار می‌رود، بنابراین باید در بردارنده‌ی بیشترین معیارهای

منطقی، تجربی، اجتماعی و تاریخی باشد. فیلسوفان علم، معیارهای متفاوتی را برای پذیرش یک فرضیه ذکر کرده‌اند؛ از جمله اینکه فرضیه باید آزمون‌پذیر باشد، با دانش جاری در زمینه‌ی موردنظر سازگار باشد، از انسجامی منطقی برخوردار باشد، قدرت تبیین حقایق را داشته باشد، ساده و قابل فهم باشد، ابطال‌پذیر باشد، ....

سوپن‌برن نیز ملاک‌هایی را برای ارزیابی فرضیه علمی ارائه می‌دهد و آن‌ها را موردقبول اکثر فیلسوفان علم می‌داند. او عنوان می‌کند یک فرضیه (یا نظریه‌ی) توضیحی که براساس داده‌ها و شواهد شکل گرفته است، محتملاً درست است تا آنجا که (۱) اگر فرضیه درست باشد، وقوع شواهد محتمل است و اگر فرضیه نادرست باشد، وقوع شواهد ناممکن است. (۲) فرضیه با هر «شناخت زمینه‌ای» سازگار شود. (۳) فرضیه ساده باشد و (۴) حوزه‌ی کوچکی داشته باشد.

شناخت زمینه‌ای آن است که اشیا در زمینه‌های نزدیک به زمینه‌ی تحقیق چگونه عمل می‌کنند؛ مثلاً هنگامی که ما در حال بررسی نظریه‌هایی در باب چگونگی رفتار گاز خاصی در دمای پایین هستیم، چیزهایی را که در باب رفتار گازهای دیگر در دمای پائین می‌دانیم، لحاظ می‌کنیم. طبق این ملاک، فرضیه‌ی پیشنهادی باید با شناخت وسیع‌تری که از قبل نسبت به مسأله داریم، سازگار باشد.

ویژگی‌های ۳ و ۴، یعنی سادگی و کوچکی حوزه، ویژگی‌های درونی فرضیه هستند؛ یعنی ارتباطی با مدارک و شواهدی که مؤید فرضیه‌اند، ندارند و بنابراین احتمال پیشینی فرضیه را معین می‌کنند. درواقع، ملاک حوزه می‌گوید که هر چه ادعای فرضیه بیشتر باشد، احتمال خطابودن آن بیشتر است. درمورد سادگی فرضیه، درادامه به تفصیل بیشتری بحث خواهد شد. سادگی اهمیت بیشتری نسبت به ملاک حوزه دارد؛ به‌طوری‌که دانشمندان حتی نظریات با حوزه‌های بزرگ، مثلاً نظریات مربوط به کل جهان با ادعاهای مفصلی راجع به آن را محتمل می‌دانند، در صورتی که مجموعه‌ی قوانین نسبتاً ساده‌ای داشته باشد (۹، ص: ۴).

ممکن است هیچ شناخت زمینه‌ای مرتبیطی وجود نداشته نباشد و بنابراین ملاک ۲ حذف شود، زیرا هنگامی که ما شناختی نداریم از اینکه اشیا چگونه در زمینه‌های نزدیک به زمینه‌ی تحقیق عمل می‌کنند، ملاک شناخت زمینه‌ای به کار نمی‌آید. از نظر سوپن‌برن، هر چه حوزه‌ی تحقیق ما وسیع‌تر باشد، کمتر زمینه‌ی نزدیک و مرتبیطی خواهد داشت تا آن‌را لحاظ کنیم. نیوتن در نظریه‌ی مکانیک خود سعی می‌کرد این امر را بیان کند که حوزه‌ی نزدیکی که بتواند حوزه‌ی تحقیق خود را با آن مقایسه کند، وجود ندارد (زیرا در قرن هفدهم راجع به شیمی، نور و الکترومغناطیس خیلی کم می‌دانستند). او نظریه‌اش را با

این دلایل توجیه کرد که آن نظریه، نظریه‌ی ساده‌ای بوده است که او را به پیش‌بینی پدیده‌های مشاهده‌شده رهنمون کرده است، که با نبود این نظریه، آن پدیده‌ها پیش‌بینی نمی‌شدند و در آنجایی که ما در حقیقت به تبیین هر چیز موردمشاهده می‌پردازیم، روشن است که ملاک شناخت زمینه‌ای نامربوط خواهد بود (۲، ص: ۶۳).

به این ترتیب، سوین‌برن نتیجه می‌گیرد که در میان نظریات با مقیاس بزرگ، از قبیل خداپرستی توحیدی و تبیین‌های رقیب از اینکه چرا جهانی از نوع جهان ما وجود دارد، احتمال نسبی نظریه، بستگی به ملاک ۱ و ۳ دارد؛ در نظریاتی که انتظار شاهد را با احتمال یکسان داریم، یعنی ملاک ۱ را به‌طور مساوی برآورده می‌کنند، تنها ملاک ۳ مطرح می‌شود. ما به منظور گزینش یک نظریه از میان بی‌نهایت نظریه‌ی سازگار با داده‌ها، راه چاره‌ای جز ملاک سادگی نداریم. در نهایت اینکه سوین‌برن معتقد است در تأیید و تبیین چنین فرضیاتی، این ملاک سادگی است که نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای را ایفا می‌کند.

**۲.۲.۲: ماهیت سادگی:** ممکن است عده‌ای چنین بیندیشند که سادگی نظریه، صرفاً به سهولت اتکا دارد و ربطی به دل‌بستگی ما به حقیقت ندارد. این باور درست نیست. ما غالباً نیازمند پیش‌بینی‌هایی درباره‌ی آینده هستیم، اگر واقعاً فکر می‌کردیم که پیش‌بینی‌ها با همه‌ی نظریاتی که تا کنون با مشاهدات صورت گرفته، سازگار بوده‌اند و به یک اندازه محتمل‌الصدق‌اند، در اعتماد بر یکی از آن‌ها به جای دیگری، هرگز محق نبودیم. نظریه‌ی نسبی‌ت عام اینشتین چندان ساده به نظر نمی‌رسد، اما ادعای او آن بود که این نظریه در میان سایر نظریه‌هایی که با داده‌های مشاهده‌شده سازگارند، ساده‌ترین نظریه است.

سادگی یک نظریه در داشتن قوانین اندکی است که مؤلفه‌های آن نظریه‌اند، قوانینی که هر یک از آن‌ها به تعداد اندکی فرمول متغیر مربوط‌اند که از حیث ریاضی ساده‌اند؛ یعنی نتایج آن فرمول‌ها، با مراحل ساده‌ی ریاضی قابل‌استنتاج‌اند. چنانچه نظریه‌ای، اشیا یا صفاتی را ورای اشیا قابل‌مشاهده (مانند اتم‌ها، الکترون‌ها، کوارک‌ها یا کوآزارها) فرض کند، بنابه اقتضای ملاک سادگی، بایستی تعداد کمی اشیا جدید و تعداد کمی صفت جدید را (هرچه کمتر باشد، بهتر است) فرض بگیرد. این قاعده که شما نباید بیشتر از مقدار لازم برای تبیین مشاهدات خود چیز جدیدی فرض کنید، غالباً «تیغ اوکام»<sup>۱۱</sup> نامیده شده است؛ اما اینکه تا چه مقدار این قاعده را اعمال کنید، بستگی به مقداری دارد که از «لازم» می‌فهمید. البته درست آن است که اشیا اندکی را فرض کنیم، مشروط بر آنکه آن‌ها تبیینی را از تعداد زیادی پدیده فراهم آورند (۲، ص: ۶۶-۶۵).

از نظر سوین‌برن، سادگی، شاهدی بر صدق است و نقش اساسی دارد در قبول فرضیه‌ای از میان چندین فرضیه‌ی رقیب که همه بر اساس داده‌ها و شواهد، به یک‌اندازه محتمل‌اند (۹، ص: ۵). ادعای او آن است که خداباوری توحیدی ساده‌ترین فرضیه نسبت به فرضیات رقیب است. ساده‌ترین فرضیه‌ای که برای تبیین نهایی می‌تواند وجود داشته باشد.

### ۲.۳. استدلال بر وجود خداوند با تکیه بر سادگی خدا

نقطه‌ی عزیمت برهان جهان‌شناختی سوین‌برن آن است که پیچیدگی و ویژگی‌های خاصی در جهان وجود دارد که نیازمند تبیین است. براساس دو نوع تبیینی که سوین‌برن ارائه داد، یعنی تبیین علمی و شخصی، با دو انتخاب مواجه می‌شویم، اینکه نقطه‌ی توقف، جهان باشد یا خدا؟ نمی‌توانیم به دیدگاه علمی اکتفا کنیم، زیرا جهان را به‌مثابه‌ی یک حقیقت اجتناب‌ناپذیر غیرقابل تبیین رها می‌کند. سوین‌برن به سراغ تبیین شخصی می‌رود و با توجه به ملاک‌هایی که برای ارزیابی تبیین صحیح ارائه می‌دهد، محتمل‌ترین تبیین را ساده‌ترین تبیین می‌داند، اگر دیگر چیزها مساوی باشد. «ملاحظه‌ی اهمیتی<sup>۱۲</sup> که ما به سادگی در دیگر حوزه‌های تحقیق استقرایی می‌دهیم، نشان می‌دهد که ما عموماً چنان اهمیتی به سادگی می‌دهیم که فرضیه‌ی واقعاً ساده، ذاتاً محتمل‌تر است تا بسیاری فرضیات پیچیده‌تر» (۱۱، ص: ۱۴۶). استدلال سوین‌برن بر سادگی فرض وجود خدا، این است که خداباوری توحیدی بر آن است که جز خدا، همه‌ی موجودات دیگر در اصل وجود و در دوام، تنها معلول یک جوهر، یعنی خداوندند و مدعی است که علت همه‌ی صفاتی که جواهر دارند، آن است که خداوند سبب می‌شود یا امکان می‌دهد که آن‌ها به‌وجود آیند. میناقراردادن علت‌های معدود، شاخصه‌ی یک تبیین ساده است. از این حیث، تبیینی ساده‌تر از آن تبیینی که تنها یک علت را مینا قرار دهد، ممکن نیست.

ساده‌ترین نوع تبیین، برحسب نخستین جوهری (خواه نخستین توده‌ی ماده-انرژی، خواه خالق شخصی) خواهد بود که با قدرت‌ها و قابلیت‌هایش یا با باورها و اهدافش، سبب ایجاد انبوه جواهر با انواع بسیار زیاد و قدرت‌ها و قابلیت‌هایشان می‌شود. اگر جهان آغازی داشته باشد، نخستین جوهر، از سال‌ها قبل سبب پیدایش جهان و تکامل آن به انبوه جواهر گشته است؛ اما اگر جهان همواره وجود داشته است، این نخستین جوهر، جوهری است که دائماً وجود انبوه جواهر را با قدرت‌ها و قابلیت‌هایشان، در هر لحظه از زمان حفظ می‌کند. خداپرستی (آن‌گونه که مسیحیت و ادیان مشابه درک می‌کنند) شخصی را به‌عنوان علت جهان مسلم می‌انگارد و تبیین شخصی از وجود آن ارائه می‌دهد؛ این شخص غالباً «خدا» نامیده می‌شود (۹، ص: ۱۰).

سوین‌برن اشاره می‌کند که اعتقاد به وجود یک خدا، ساده‌تر از باور به چندین خدا<sup>۱۳</sup> است. می‌توان استدلال سوین‌برن مبنی بر سادگی فرضیه‌ی خداباوری را در دو مرحله طرح کرد. نخست اینکه او یک خدا را فرض می‌گیرد و به اقتضای ملاک سادگی، تک‌خدایی را ساده‌تر از چندخدایی برای عالم می‌داند. در مرحله‌ی دوم، صفات خدا را مدنظر قرار می‌دهد. سوین‌برن بیان می‌کند که اگر قرار است فعل یک شخص، وجود و طرز عمل جهان را تبیین کند، ضرورتاً چنین شخصی باید عالم مطلق، قادر مطلق و مختار کامل باشد. خداباوری توحیدی برای علت یگانه‌اش که یک شخص است، مراتب بی‌نهایت از صفاتی را که برای اشخاص ضروری‌اند، مسلم می‌داند؛ یعنی خداوند قدرت بی‌نهایت دارد (هر چیزی را که انجام آن منطقاً ممکن است، خداوند می‌تواند انجام دهد)، علم بی‌نهایت دارد (خداوند هر چه را که علم به آن منطقاً ممکن است، می‌داند) و خداوند آزادی و اختیار بی‌نهایت دارد (هیچ علت بیرونی‌ای که سبب شکل‌گیری اهداف خداوند شود، وجود ندارد و خداوند صرفاً تا آنجا که را برای انجام فعلی دلیلی می‌بیند، آن را انجام می‌دهد). این، فرضیه‌ی ساده‌تری است درباره‌ی خدایی که دارای قدرت، علم و اختیار بسیار، اما محدود است. دانشمندان همواره مبنای قراردادادن یک کمیت بی‌نهایت را ساده‌تر از همان کمیت با مرتبه‌ی محدود، اما خیلی بزرگ دانسته‌اند (۲، صص: ۸۳-۸۲).

بنابراین ساده‌تر آن است که به‌جای بناگذاردن بر قدرت بسیار او، قدرتش را نامتناهی فرض کنیم؛ چراکه درغیراین‌صورت، سؤال می‌شود که چرا قدرتش به‌جای آن حد، حد دیگری نداشت. او از قدرت نامتناهی خدا نتیجه می‌گیرد که هیچ‌گونه تأثیر علی از بیرون [ذات خداوند] وجود ندارد تا بر چگونگی اعمال قدرتش تأثیر بگذارد و بنابراین ساده‌ترین اعتقاد آن است که اختیار خداوند را نیز نامتناهی بدانیم. سوین‌برن سرمدی‌بودن خداوند را نیز تلقی ساده‌تری می‌داند. اگر فرض کنیم که خداوند تنها در لحظه‌ی معینی از زمان گذشته به‌وجود آمده است، دراین‌صورت، دوره‌ای قبل از خدا وجود داشته که آنچه در آن دوره اتفاق افتاده، ربطی به خداوند نداشته است و نیروهای دیگری در کار بوده‌اند و به‌وجود آمدن یا هرگز به‌وجود نیامدن خداوند به آن‌ها بستگی داشته است که دراین‌صورت، فرضیه‌ی تبیین چگونگی جهان، به‌خاطر مبنای قراردادادن نیروهای دیگر، ضرورتاً پیچیده‌تر می‌شد و اگر فرض می‌کردیم که خداوند می‌تواند در آینده به وجود خود خاتمه دهد، باز فرضیه‌ی ما پیچیده‌تر می‌شد.

به نظر من، این تلقی که خداوند نه‌تنها به‌طور سرمدی، قدرت، علم و اختیار بی‌نهایت دارد، بلکه ضرورتاً این‌گونه است، تلقی ساده‌ای است. یک شخص در صورتی که هیچ مقداری از قدرت، علم و اختیار را نداشت، نمی‌توانست شخص باشد. فرض تناهی این صفات،

سادگی کمتری از فرض عدم‌تناهی آن‌ها دارد و نسبت به مرتبه‌ی نامتناهی این صفات که آن‌ها را به یکدیگر و به سرمدیت پیوند می‌دهد، باید ساده‌ترین نوع شخص را که ممکن بود، مسلم می‌گرفتیم. سایر صفات ضروری خداوند، از سه صفت قدرت مطلق، علم مطلق و اختیار مطلق نتیجه می‌شوند. خداوند به دلایلی، اراده می‌کند و جهان را پدید می‌آورد، زیرا پدیدآوردن جهان، یکی از خیرهای کثیری است که او بر انجام آن‌ها قادر است. بدین ترتیب، خداشناسی توحیدی، ساده‌ترین نوع تبیین ناظر به شخص را در باب جهانی که ممکن بود وجود پیدا کند، ارائه می‌کند (۲، ص: ۸۸).

به نظر می‌رسد که سوین‌برن به این اشکال مقدر توجه دارد که علت وجود خدا چیست؟ و چنانچه تبیینی برای وجود خدا در دست نباشد، فرضیه‌ی خداواری چه ترجیحی بر فرضیه‌ی ماده‌انگاری دارد؟ برای پاسخ، او در پایان استدلال خود اشاره می‌کند که به صورت پیشینی، احتمال منطقی وجود هر چیزی، حتی خدا، بسیار ناممکن به نظر می‌رسد یا حداقل خیلی محتمل نیست. باین حال، وجود جهان، نسبت به وجود خدا سادگی کمتری دارد و بنابراین به صورت پیشینی، وجود جهان نسبت به وجود خدا احتمال کمتری دارد. اگر خدا نباشد، وجود جهان فیزیکی پیچیده، بسیار دور از انتظار است و به صورت پیشینی، اصلاً محتمل نیست؛ زیرا اولاً به طور پیشینی بسیار نامحتمل است که چیزی وجود داشته باشد، ثانیاً اگر قرار باشد چیزی بدون علت موجود باشد، محتمل تر است که خدا بدون علت باشد تا جهان فیزیکی پیچیده. اگر خدا وجود داشته باشد، او جهان محدود و پیچیده را خلق خواهد کرد. بسیار نامحتمل است که جهان، بدون دلیل وجود داشته باشد؛ بلکه محتمل تر است که خدا بدون دلیل موجود باشد (۱۱، ص: ۱۵۱). از نظر سوین‌برن، چنانچه ما بتوانیم بخش‌های زیادی از جهان هستی را با مبنای قرار دادن موجود واحد بسیطی تبیین کنیم، حتی اگر نتوانیم راهی برای تبیین آن موجود بسیط بیابیم، باید چنان وجودی را مبنا قرار دهیم.

### ۳. نقد و تحلیل

انتقادهای فراوانی بر برهان جهان‌شناختی سوین‌برن و مشخصاً استدلال سادگی او وارد شده است که در اینجا به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود.

جی. ال. مکی<sup>۱۴</sup> فیلسوف ملحد انگلیسی (۱۹۸۱-۱۹۱۷) انتقاد می‌کند که سوین‌برن در کل مباحثش درباره‌ی وجود خدا، به طور کلی دلایل استقرایی ارائه می‌کند. این عبارت که فرضیه‌ای توسط شاهد «تأیید»<sup>۱۵</sup> می‌شود، مبهم است؛ این می‌تواند بدین معنا باشد که شاهد، احتمال فرضیه را در مقایسه با آن احتمالی که قبلاً جدای از آن شاهد دارا بوده است، افزایش می‌دهد یا ممکن است به این معنا باشد که شاهد، فرضیه را نسبت به حالتی

که درست نبوده است، محتمل‌تر می‌کند. در این استدلال، ما در پرتو شناخت زمینه‌ای که از قبل داریم، رابطه‌ای بین شاهد و فرضیه برقرار می‌کنیم و برهانی را تشکیل می‌دهیم که از نوع برهان قیاسی نیست. هر قضاوت معقولانه‌ی ما مشروط خواهد بود و شاهد بیشتر یا تغییر در شناخت زمینه‌ای، می‌تواند درجه‌ی تأیید یا موازنه‌ی احتمالات را دگرگون کند و یک نوع تغییر مهم در شناخت زمینه‌ای، آشنایی با فرضیه‌ی توضیحی رقیب یا احتمال اولیه‌ی چنین فرضیاتی است. احتمال اولیه در استدلال‌هایی که شاهد، احتمال فرضیه را افزایش می‌دهد، بسیار قابل توجه است. اگر احتمال اولیه‌ی فرضیه پایین باشد، نیاز به شاهد بسیار قوی داریم تا احتمال فرضیه را نسبت به قبل افزایش دهد (۶، صص: ۹۶-۹۵). مکی بعد از بیان مثالی در این مورد، ادامه می‌دهد:

برهان استقرایی سوین‌برن مبنی بر اینکه جهان فیزیکی پیچیده، احتمال وجود خدا را افزایش می‌دهد، زمانی درست است که احتمال اولیه‌ی وجود خدا صفر نباشد. سوین‌برن می‌گوید که وجود جهان فیزیکی پیچیده، احتمال وجود خدا را نسبت به حالتی که چنین جهانی وجود نداشته باشد، افزایش می‌دهد، اما فهم اینکه چطور این مطلب می‌تواند به ما کمک کند، سخت است. با فرض اینکه چنین جهانی وجود نداشته باشد، چطور ما می‌توانیم به احتمال پیشینی وجود خدا بیندیشیم؟ اگر ما برهان وجودی را انکار کردیم [که برهانی پیشینی بر وجود خداوند است]، باید بپذیریم که احتمال اولیه‌ی وجود خدا بسیار پایین است... اگر ما وجود جهان فیزیکی پیچیده را [به‌عنوان شاهد] کنار بگذاریم، شناخت زمینه‌ای ما فقط حقایق ریاضی و منطقی را دربرخواهد گرفت؛ حال، فرضیه‌ی وجود خدا چقدر به این‌ها شباهت دارد؟ (همان، ص: ۹۸).

سوین‌برن در پاسخ عنوان می‌کند که احتمال پیشینی خداواری را فقط با ملاحظات پیشینی یعنی سادگی، داوری می‌کنیم. مکی توجه جدی نکرده است که من در جاهای مختلف کتابم بیان کرده‌ام که در چنین استدلال‌های کلی، ما هیچ شناخت زمینه‌ای واقعی نداریم و همه‌ی شناخت واقعی ما به تدریخ از شواهدی که مشاهده می‌کنیم، حاصل می‌شود. سادگی یک نظریه، آشنابودن آن نیست. ممکن است چیزی در جهان تجربی ما مصداق نداشته باشد، مع‌الوصف ساده باشد (۱۰، ص: ۳۸۷).

مکی معتقد است که تز سوین‌برن در اینجا به ملاک‌های سادگی برمی‌گردد. پیش‌تر، از سوین‌برن نقل شد که به‌صورت پیشینی بسیار نامحتمل به‌نظر می‌رسد که اصلاً چیزی به‌لحاظ منطقی، محتمل باشد؛ اما مشروط به اینکه چیزی وجود داشته باشد، ساده محتمل‌تر است تا پیچیده. احتمال درونی خداپرستی به‌واسطه‌ی سادگی زیاد آن، نسبت به فرضیه‌های دیگر بسیار بالاست. در انتخاب بین تبیین‌های رقیب، بسیار محتمل است که ما

چیزی به سادگی خدا را انتخاب کنیم تا چیزی شبیه جهان؛ احتمال دومی کمتر است، چون سؤالات مهم بسیاری را بدون پاسخ رها می‌کند. اما این عبارت که «محمتم‌تر است خدا بدون علت موجود باشد» برای مکی پذیرفتنی نیست. از نظر او، این حقیقت که جهان بی‌علت، تبیین دیگری ندارد، این ادعا را توجیه نمی‌کند که وجود این جهان، عجیب، معماگونه یا بسیار نامحتمل است، بلکه این فرضیه‌ی خلق الهی است که بسیار نامحتمل است. به گفته‌ی مکی، پیش‌فرض سوین‌برن برای این ادعا، همان سادگی خداوند است، فرض خدا با قدرت، دانش و اختیار نامحدود، فرض ساده‌ترین نوع شخصی است که می‌تواند وجود داشته باشد. او با طعنه بیان می‌کند: «درحالی که به‌نظر آنسلم و دیگران می‌رسد که خدا بدیهی<sup>۱۶</sup> است چون بزرگ‌تر از آن را نمی‌شود تصور کرد، اینک به‌نظر سوین‌برن می‌رسد که خدا بدیهی است، چون ساده است» (۶، صص: ۹۹-۱۰۰).

پالمر<sup>۱۷</sup> از دیگر منتقدان سوین‌برن، سه دلیل برای سادگی خداپرستی سوین‌برن طرح می‌کند. نخست اینکه، او خدای بسیار ساده‌ای<sup>۱۸</sup> را فرض می‌گیرد، موجودی که قابلیت‌هایش به همان بزرگی هستند که منطقاً می‌توانند باشند: او قادر مطلق، عالم مطلق، همه‌جا حاضر (و بنابراین نامتجسد)، سرمدی، کاملاً آزاد و خیر مطلق است. دوم اینکه، خداپرستی همه‌ی انواع تبیین را به تبیین شخصی، یعنی در نهایت به افعال خدا، فرومی‌کاهد. دلیل دوم سادگی خداپرستی را باز هم بیشتر تقویت می‌کند؛ اولاً بدین معناست که «تبیین در آنچه شهوداً طبیعی‌ترین جایگاه توقف تبیین است، متوقف می‌شود؛ یعنی انتخاب یک عامل»؛ ثانیاً مستلزم ساده‌سازی قابل‌توجهی در جهان‌بینی ماست. دوگانگی بین تبیین علمی و تبیین شخصی رفع می‌شود؛ چرا که اینک تبیین‌های علمی را تجلی انتخاب الهی می‌دانند. از این حیث، قانون نیوتن عمل می‌کند، زیرا خداوند، آن‌ها را در عمل، نگاه می‌دارد. بنابراین، در نهایت، همه‌ی تبیین‌ها از یک نوع می‌شود. سومین و آخرین مصداق سادگی خداپرستی در این ادعا قرار دارد که به تبعیت از قدرت مطلق و اختیار کامل خدا، همه چیز وابسته‌ی به اوست، درحالی که او بی‌نیاز از همه چیز است. تبیین به این معنا با خدا پایان می‌یابد (۷، ص: ۱۳۹).

پیش از آنکه به بیان انتقادات پالمر بپردازم، به نظر نگارنده می‌رسد که سوین‌برن در استلال سادگی خود دچار خلط شده است و منتقدان او نیز به این مسأله توجهی نداشته‌اند. درواقع، سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که سادگی مذکور سوین‌برن به چه معناست؟ آیا فرضیه‌ی خداباوری ساده است؟ یا شخص خداوند ساده است؟ در ابتدا به‌نظر می‌رسد که سوین‌برن فرضیه‌ی خداباوری را نسبت به فرضیات رقیب، فرضیه‌ی ساده‌تری می‌داند که می‌تواند تبیین بهتری برای وجود جهان ارائه کند، اما در ادامه و برای دفاع از ادعای خود،



به سادگی شخص خدا متوسل می‌شود؛ دو دلیل هم بر سادگی شخص خدا، نه سادگی فرضیه‌اش، بیان می‌کند که دلیل اول یگانگی خداوند است و دلیل دوم سادگی صفات الهی، از این حیث که صفات خداوند نامحدودند. در حالی که متکلمان بسیار در طی قرون متمادی، در مورد ذات و ماهیت خدا، صفات خدا، نحوه‌ی وجود خدا، چگونگی ارتباط خدا با انسان‌ها، نحوه‌ی دخالت خداوند در جهان طبیعت و ... بحث‌های دامنه‌داری داشته‌اند، هنوز این مسائل برای ما رازآمیز است. در واقع، صحبت از سادگی خداوند به معنایی که سوین‌برن مدنظر دارد، بسیار مناقشه‌برانگیز است. از این حیث می‌توان انتقاداتی را که بر سوین‌برن وارد شده است، از یکدیگر تفکیک نمود. بخشی متعرض سادگی فرضیه‌ی خداآوری اوست و بخشی سادگی خداوند را به چالش کشیده است.

نخستین انتقاد پالمر را می‌توان متوجه همان سادگی خداوند دانست. به گفته‌ی او، ممکن است که صفات الهی در مقام تعریف، ساده به نظر برسد، اما دلالت‌های آن بسیار پیچیده است. برای مثال، یک صفت الهی مانند علم مطلق خدا را در نظر بگیریم، سؤال می‌شود که رابطه‌ی بین علم مطلق و مشیت الهی چیست؟ آیا علم مطلق، مفهوم اراده‌ی آزاد و اختیار انسان را زیر سؤال نمی‌برد؟ آیا علم مطلق مستلزم دانستن شری است که قرار است اتفاق بیفتد و بنابراین، یا مستلزم تمایل بدخواهانه‌ی خداوند است یا ناتوانی برای جلوگیری از وقوع آن؟ (همان، ص: ۱۴۰).

و اما در پی ایرادهای مطرح‌شده به فرضیه‌ی خداآوری سوین‌برن، همان‌طور که خود او بیان نمود، اصل سادگی را می‌توان نوعی تیغ معروف ویلیام اوکام محسوب کرد، یعنی «ماهیات بدون ضرورت، متکثر نمی‌شوند»<sup>۹</sup>. قاعده‌ای که در تحلیل منطقی و علمی، مطمئناً این دیدگاه را تأیید می‌کند که وقتی با دو فرضیه مواجه می‌شویم که هر یک واقعیت معینی را تبیین می‌کند، فرضیه‌ی ساده ترجیح دارد. مشکلی که پالمر به آن اشاره می‌کند، این است که در استدلال سوین‌برن، تیغ اوکام دولبه است. این اصل فرض نمی‌گیرد که اگر وجود ماهیتی خاص، تبیین خاصی را «کامل» تر کند، مبنای کافی فراهم می‌آورد برای باور به اینکه آن ماهیت وجود دارد. در واقع، تفسیر متداول تر تیغ اوکام این است که در قضاوت بین فرضیات رقیب، فرضیه‌ای انکار می‌شود که ماهیتی را به‌عنوان پایه‌ی تبیین معرفی کند که برای تبیین پدیده‌ی قابل مشاهده ضروری نباشد. این چیزی است که تحت اصطلاحات اصل اقتصادی اوکام، ماهیت غیر ضروری پنداشته می‌شود و دقیقاً فرضیه‌ی ماده‌گرا را معقول تر می‌کند. ماهیت غیر ضروری، در اینجا به‌عنوان چیزی متفاوت از هر چیزی در تجربه‌ی ما تعریف شده است. به بیان پالمر، استفاده‌ی خود اوکام از تیغ، فقط برای تبیین جهان و فرآیندهای آن اختصاص داده شده است و در حالی که او همواره

ساده‌ترین تبیین را ترجیح می‌داد، انکار کرد که این اصل بتواند از تجربه، چیزی را استنتاج کند که ورای تجربه است (۷، ص: ۱۴۱).

از نظر مکی، سوین‌برن مانند لایپ‌نیتس به دنبال تبیین یا قابلیت فهم است؛ اما او مانند لایپ‌نیتس، تبیین کامل، یعنی دلیل کافی هر چیز را طلب نمی‌کند، بلکه تلاش می‌کند تا بخش تبیین‌ناشده‌ی تصویر کلی ما را کوچک کند. او بدون معرفی مفهوم چیزی که حاوی دلیل کافی خودش است یا ذاتش شامل وجودش است، هرچند این مفاهیم نیز سرانجام قانع‌کننده نیستند، چیزی در حمایت از این ادعا ندارد که ما با اضافه کردن خدا به جهان، ارکان تبیین‌ناشده را کاهش دادیم. گرچه نقطه‌ی شروع او شبیه لایپ‌نیتس است، اما نتایج او بیشتر شبیه استدلال‌های کلامی‌اند (۶، ص: ۱۰۰).

مسأله به اصل جهت کافی برمی‌گردد. یقیناً درست است که علم نمی‌تواند مانند دین تبیین کاملی از خاستگاه‌ها ارائه دهد؛ اما مشکل اینجاست که ایستگاه آخر تبیین خداپاوری (خدا) از تبیین بیشتر طرفه می‌رود؛ بنابراین برای بسیاری، تبیین جهان بدون نیاز به جامعیت مطلق، و ماندن در قلمرو متناهی، قانع‌کننده به نظر می‌رسد.

در نهایت، آیا سادگی فرضیه می‌تواند احتمال درست بودن آن را افزایش دهد یا خیر. مطمئناً مواردی وجود دارد که اصل سادگی، انتخاب ما، بین تبیین‌های رقیب را تعیین خواهد کرد. در واقع این ملاحظات، اغلب در کشف قضایای بزرگ ریاضی نقش بازی می‌کنند؛ اما این بیشتر مسأله‌ی صرفه‌جویی، سلیقه یا اغلب زیبایی‌شناختی است و نه مسأله‌ی صدق<sup>۲۰</sup>. برای مثال، سیستم متریک ساده‌تر از سیستم یارد و اینچ است، اما در اینکه کدام درست و کدام نادرست است، تفاوتی بین آن‌ها نیست. ممکن است ما در باور به اینکه قانون‌های درست نهایتاً باید ساده باشند، متعصب باشیم. ما تمایل داریم هرگاه قانونی ساده با واقعیات هماهنگ می‌شود، به اقناع عقلی در این‌باره برسیم، ولی سادگی و پیچیدگی تا اندازه‌ای مرتبط با عادت‌های تفکر ماست؛ بنابراین هیچ معیار سادگی مطلقاً وجود ندارد (۸، ص: ۲۶۷).

#### ۴. خلاصه و نتیجه‌گیری

همان‌طور که ملاحظه کردیم، سوین‌برن براهین قیاسی در اثبات وجود خدا را ناکارآمد می‌داند و برای اثبات ادعای «خدا وجود دارد» به دلایل استقرایی متوسل می‌شود؛ از این‌رو مناسب می‌بیند که به شواهد صدق و کذب آن در اطراف خود، نظر بیفکند. در برهان جهان‌شناختی سوین‌برن، عام‌ترین پدیده‌ای که قرینه‌ای بر وجود خداوند است، جهان فیزیکی است. علم از تبیین نهایی جهان ناتوان است. جهان وجود دارد، چون شخصی الهی

وجود دارد که آن را آفریده است و با هستی‌بخشیدن به جهان و نهادن قوا و قابلیت‌هایی در اشیای جهان، موجب شده است که آن‌ها طبق قوانین طبیعت عمل کنند. فرضیه‌ی خدایی یگانه با اوصاف بی‌نهایت، فرضیه‌ای بسیار ساده است. در استدلال سویین‌برن، اصل سادگی نقش محوری دارد. «فرضیه‌ی وجود خدا، فرض بسیار ساده‌ای است. فرض خدایی با قدرت، دانش و اختیار نامحدود، فرض وجود ساده‌ترین نوع شخصی است که می‌تواند وجود داشته باشد». او با استناد به اصل سادگی و بهره‌گیری از «تیغ اوکام»، از یک سو «تک‌خدایی» را ساده‌تر از «چندخدایی» می‌انگارد و از سوی دیگر، نامحدودیت صفات الهی را یکی از مؤلفه‌های سادگی برمی‌شمارد؛ زیرا در مورد حدود مشخص و محدود، باید تبیین کنیم که چرا آن حدود خاص وجود دارند، اما نامحدودیت نیازمند تبیین نیست.

همان‌طور که دیدیم، انتقادات قابل‌توجهی بر برهان جهان‌شناختی و مشخصاً مدعای سادگی فرضیه‌ی خداباوری سویین‌برن مطرح شد. جان مکی رویکرد استقرایی استدلال او را نقد می‌کند و معتقد است در تقریری که سویین‌برن ارائه داده است، شاهد، یعنی جهان فیزیکی پیچیده، نمی‌تواند احتمال وجود خدا را افزایش دهد. پالمر سادگی صفات خدا را به چالش می‌کشد و همچنین متذکر می‌شود که استفاده از «تیغ اوکام» در امور ماوراءطبیعی نادرست است. از دیگر انتقادات وارد بر استدلال سویین‌برن این است که اصلاً ملاک سادگی، همیشه و همه‌جا می‌تواند حاکی از درستی تبیین باشد و ما را از صدق نظریه مطمئن سازد. آنچه به عقیده‌ی نگارنده مورد تردید است، درستی استنتاج ساده‌بودن فرضیه‌ی خداباوری، از سادگی خداوند است. ملاحظه کردیم که پالمر سادگی فرضیه‌ی سویین‌برن را نخست از سادگی خدا نتیجه می‌گیرد. مکی نیز پیش‌فرض استدلال سویین‌برن را همان سادگی خدا می‌داند. گویی سویین‌برن اعلام می‌دارد فرضیه‌ی من ساده‌تر است، چون خدای ساده‌ای فرض گرفتیم. صرف‌نظر از انتقاداتی که به مقدم و تالی وارد است، صورت استنتاج زمانی درست خواهد بود که قائلین به فرضیات رقیب نیز برای تبیین وجود جهان، شخص یا اشخاصی را به‌عنوان علت جهان، مفروض می‌گرفتند که در تحلیل نهایی، نسبت به خدای سویین‌برن، پیچیده‌تر و در نتیجه از احتمال پایین‌تری برخوردار می‌گشتند. در آن صورت، به حق بودیم تا فرضیه‌ی سویین‌برن را ساده‌تر و برخوردار از تبیین بهتری بدانیم؛ اما توجه داریم که تبیین‌های علمی، علت وقوع جهان را نهایتاً به تصادف (وقوع مهبانگ در آغاز آفرینش) ارجاع می‌دهند. او شاید بتواند یکتاپرستی را در برابر چندخدایپرستی ساده‌تر بداند، اما چگونه است که سادگی خدای شخصی، فرضیه‌ی خداباوری را در قیاس با تصادف، ساده‌تر و محتمل‌تر می‌سازد؟ به نظر می‌رسد این نتیجه‌گیری، مبنای منطقی ندارد.

سویں برن برای توجیه سادگی فرضیه‌ی خود، باید مدعای اولیه‌ی خود را به خوبی مدلل می‌ساخت. آیا خداباوری ساده‌تر است چون علتی مستقل و خارج از جهان برای آن فرض کرده است؟ ساده‌تر است چون تبیین شخصی ارائه می‌دهد؟ ساده‌تر است زیرا تصادف در تبیین فلسفی جایگاهی ندارد؟...

فقدان استدلال‌ات محکم و قابل‌قبولی در این‌گونه موارد، برهان جهان‌شناختی او را با چالش مواجه می‌کند.

### یادداشت‌ها

1. Richard Swinburne
2. Complex physical universe
3. *The Universe*
4. Good or correct or strong inductive arguments
5. Inexplicable brute fact
6. Too big
7. Inanimate causation
8. Intentional causation
9. Inanimate explanation
10. Personal explanation
11. Occam's razor

ویلیام اوکام William Ockham، منطق‌دان و فیلسوف انگلیسی در قرن ۱۴ میلادی است. او اصلی را مطرح کرد که به نام اصل «تیغ اوکام» شناخته شد. طبق این اصل، هرگاه درباره‌ی علت بروز پدیده‌ای دو توضیح مختلف ارائه شود، در آن توضیحی که پیچیده‌تر باشد، احتمال بروز اشتباه بیشتر است و بنابراین در شرایط مساوی بودن سایر موارد، توضیح ساده‌تر، احتمال صحیح‌بودنش بیشتر است.

12. Weight
13. Polytheism
14. J. L. Mackie (1917-1981)

جان لسلی مکی، فیلسوف ملحد انگلیسی بود. از آثار او می‌توان اخلاقیات: اختراع درست و غلط ۱۹۷۷، نظریه‌ی اخلاقی هیوم ۱۹۸۰، معجزه‌ی خداباوری ۱۹۸۲، را نام برد. مشارکت‌های قابل‌توجهی در فلسفه‌ی دین، متافیزیک، و فلسفه‌ی زبان داشته است و شاید بیشتر به‌خاطر دیدگاه‌هایش درباره‌ی فرااخلاق، به‌ویژه دفاعش از شک‌گرایی اخلاقی شناخته شده باشد.

15. Confirmed

16. Self-explanatory

17. Michael Palmer (1945-)

مایکل پالمر سخنران علمی دانشگاه‌های الهیاتی کالج وست مینستر آکسفورد است و سال‌ها رئیس دانشکده دین و فلسفه‌ی منچستر بوده است. از آثار پالمر می‌توان به پرسش از خدا ۲۰۰۱، فلسفه‌ی هنر پل تیلیش ۱۹۸۴، ویراستاری آثار شش‌جلدی پل تیلیش در سال ۱۹۹۹، دین از دیدگاه فروید و یونگ ۱۹۹۷، مسأله‌ی اخلاقی در پزشکی ۱۹۹۹ و مسائل اخلاقی ۱۹۹۱ اشاره کرد.

18. A God of a very simple kind

19. Entia non sunt multiplicanda praeter necessitatem

20. Truth

### منابع

۱. پترسون، مایکل و دیگران، (۱۳۷۷)، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه‌ی احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
۲. سویین‌برن، ریچارد، (۱۳۸۱)، *آیا خدایی هست*، ترجمه‌ی محمد جاودان، قم: انتشارات دانشگاه مفید.
۳. \_\_\_\_\_، (۱۳۸۷)، «اثبات وجود خدا»، ترجمه‌ی مرتضی فتحی‌زاده، کتاب ماه دین، ش ۱۳۵، صص ۴۰-۴۷.
4. Hume, David, (2007), *Dialogues concerning Natural Religion*, edited by Dorothy Coleman, Cambridge: Cambridge University Press.
5. Morris, Mary, (1934), *The Philosophical Writings of Leibniz*, "On the Ultimate Origination of Things", Published by J. M. Dent and Sons.
6. Mackie, John, (1982), *The Miracle of Theism*, New York: Oxford University Press Inc.
7. Palmer, Michael, (2001), *The Question of God*, New York: Rutledge.
8. Peierls, Rudolf Ernst, (1956), *The Laws of Nature*, New York: Charles Scribner's Sons.
9. Swinburne, Richard, (2010), "God as the Simplest Explanation of the Universe", in *European Journal of Philosophy of Religion*, 2 no1, PP. 1-24.
10. \_\_\_\_\_, (1983), "Mackie, Induction, and God", *Religious Studies*, Volume 19, Issue 03, P. 385 - 391.

11. \_\_\_\_\_, (2004), *The Existence of God*, Oxford: Oxford University Press, Second Edition.

